

نگاهی به ابعاد مختلف زندگی ابراهیم گلستان در نگاه دیگران

# گلستانی که بود، گلستانی که می شناختند

مریم اسدزاده

نویسنده



کتاب آخرش، مرام و منویاتش را در طول زندگانی صدساله اش بیان می کند. اگر بخواهیم به صورت موجز او را چنان که بود، تعریف کنیم باید به بخش هایی از مصادیق بالا هم اشاره کنیم. اما پیش از آن در صفحه ویکی پدیای او نیز قسمتی با عنوان ابراهیم گلستان از نگاه دیگران وجود دارد که در ادامه می خوانیم.

می شناختند، اینچنین ادعای مریدی و شیفتگی او را نداشتند. گلستان واقعی اما ترکیبی است از آنچه دخترش در مصاحبه با روزنامه اعتماد می گوید و پسرش در مستند پخش شده در بی بی سی، از مصاحبه اش با پرویز جاهد که حاصل شد کتاب نوشتن با دوربین تا مستند «صد سالگی گلستان» یک گفت و گوی بی کم و کاست که با عنایت فانی، به بهانه سه

خانواده تا دوست و همکار، از فرزند تا همسر و از پیش از انقلاب تا پس از مرگش. اولین واکنش تنها فرزند بازمانده از خانواده چهار نفری او یعنی لیلی گلستان این بود: پدر رفتی، خدا حافظ! البته دیگر هنرمندان هم درباره او نوشتند. اما اغلب شان گلستان را از تعریف و تمجیدهای جریان شبه روشنفکری سینما، شناخته بودند و شاید اگر گلستان را آن طور که بود

ابراهیم گلستان متولد ۲۶ مهر ۱۳۰۱ بعد از یک قرن در ۳۱ مرداد ۱۴۰۲ چشم از جهان فروبست. گلستان عکاسی مستندساز و کارگردانی ادیب بود. مترجم بود و داستان می نوشت. دفتر فیلمسازی داشت و عضو حزب توده بود. با شاعران می نشست و با روشنفکران دمخور بود. اما کسی از نزدیکی او را دوست نداشت؛ چرایی این موضوع را می توان در کلام دیگران جست. از



اعتراف بی شرمانه ابراهیم گلستان به همراهی مأموران نظامی تیمور بختیار جلاد در تثبیت کودتای سپاه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و کشف و سرکوب مخفی گاه های مبارزان ضد شاه، شاید در طول سالهای پس از انقلاب، آن هم از جانب کسی که حامیان و شیفتگان و پشتیبانان داخلی و خارجی اش در چسباندنش به انصافاً حیرت آور است!

تحت عنوان کنسرسیوم نفتی بر این ثروت ملی ایران چمبره زدند، ایشان را تا مقام رئیس اداره تبلیغات خود بالا بردند و باعث شدند استودیوی خود را با آن تجهیزات پیشرفته دایر سازد. اساساً وارد حرفه فیلمسازی شود. گلستان حتی برای نخستین سفیر انگلیس در سال های پس از کودتا یعنی سردنيس رایت، به قول معروف فرش قرمز پهن کرد و به میمنت این مأموریت از لحظات نخستین ورودی و همسرش، لیدی رایت به سفارتخانه بریتانیا فیلمبرداری کرد!!) و همین طور عبارات مجیزگویانه دیگری که بیش از ارائه کاراکتری آماتوری و کم مایه از مصاحبه کننده، اغراض خاص گردانندگان نشریه برای برآوردن فردی همچون ابراهیم گلستان را از مصاحبه فوق مستفاد می کند. مانند: «شما داستان نویس پیشرو و آوانگاردی بوده اید و به دلیل حضور پررنگ در فضای ادبی ایران و قدرتی که داشته اید، حمایت هایی که از نوگرایان ادبی کرده اید، بسیار خاص است...» یا «در آن سالهایی که اصلاً چیزی به نام تئوری ها و نظریه های روایی در ایران مطرح نبوده، شما چطور آمدید و از این زاویه هم به داستان نگاه کردید؟» یا «این نگاه ها نشان می دهد شما خیلی از زمان خود جلوتر بوده اید. آخرین درک از کجا سرچشمه می گرفته است؟» یا «شناخت تان از ادبیات غرب خیلی جلوتر از بسیاری نویسندگان هم دوره تان است.» و بالاخره این جمله که «خیلی از شما یاد گرفتم و این هم صحبتی افتخاری بود برای من. اصلاً هم تمجید بی خود و تعارف نمی کنم...!» و آقای گلستان که با آن همه نخوت و غرور هیچ وقت اهل شکسته نفسی نبوده و نیست اما بالاخره در مقابل این همه چاکر منشی و نوکر مآبی دیگر از کوره درمی رود و در پایان می گوید: «... این حرف ها یعنی چه آقای من. بروید و کار بکنید. کار خودتان را.» شاید این مطلب گویاتر از تمام مطالب درباره گلستان باشد. خدایش بیامزد.

بختیار جلاد در تثبیت کودتای سپاه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و کشف و سرکوب مخفیگاه های مبارزان ضد شاه، شاید در طول سالهای پس از انقلاب، آن هم از جانب کسی که حامیان و شیفتگان و پشتیبانان داخلی و خارجی اش سعی در چسباندنش به ضدیت با شاه دارند، انصافاً حیرت آور است! فردی که آن همه سوابق مزدوری کمپانی های نفتی خارجی برای غارت ثروت این سرزمین را در پیشینه اش دارد، چقدر بایستی گستاخ و بی آرم باشد که مانند یک مأمور ساواک، به همکاری خود با کودتاچیان مباحث نماید و صحنه های این همکاری را آنچنان با لذت تعریف کند که هر انسان آزاده ای را متنفّر سازد. شگفتی از آنان است که پای تریبون خودفروشی و مزدوری چنین موجودی کف می زنند و هورا می کشند! که عجب نویسنده و هنرمندی که در کارنامه هنری اش! از هیچ دناّت و فرومایگی در حق ملت ایران و برای خدمت به بیگانگان و دشمنان این سرزمین کم نگذاشته است. شاید بتوان گفت تنها همین یک فراز است که در گفت و گوی اخیر هفته نامه شهروند امروز با مصاحبه های پیشین گلستان تفاوت دارد (و بقیه همان حرف هایی است که بارها و بارها در مصاحبه های مختلف اظهار داشته است) البته بجز جملات و عباراتی که حاکی از شیفتگی، بهت زدگی و کم مایگی مصاحبه کننده داشت، مثلاً: «این جوهر وجودی را چگونه پیدا می کنید؟» یا «شما این آگاهی را از کجا بدست آوردید؟» یا «بعد از سال ۱۳۳۲ که همه افسرده شده بودند، چطور شما تسلیم این حس همگانی نشدید؟» (گویا جناب مصاحبه گر اساساً خبر ندارد که برخلاف اغلب مردم و گروه های سیاسی که کودتای ۲۸ مرداد را نابودگر همه دستاوردهای نهضت ملی شدن صنعت نفت می دانستند، حضرت گلستان اصلاً از بابت این کودتا بود که به نان و نوابی رسید و کمپانی های نفتی که بعد از آن،



در مورد پدرش می گوید: پدرم را به خاطر مهاجرتش از ایران نمی بخشم. سعید مهدوی خواه در سایت بصیرت، ذیل عنوان چرا «اینقدر ابراهیم گلستان؟!» رد پای فراماسونری در رسانه های مدعی اصلاح طلبی، چنین می نویسد: معلوم نیست چرا برخی افراد و نشریات شبه روشنفکری امروز، مرتباً سعی دارند ابراهیم گلستان را به مخالفین رژیم شاه بچسباند؟! آن هم کسی که به دستور شاه فیلم می ساخته و رفیق گرمابه و گلستان، هویدا بوده و همه زندگی اش را از پول و سرمایه کمپانی های نفتی خارجی به دست آورده که پس از کودتای ۲۸ مرداد تمامی مبارزات ملت ایران را برای ملی شدن صنعت نفت پامال کردند خصوصاً مسئولیت بخش تبلیغات کمپانی رویال داچ شل (متعلق به خاندان صهیونیست روچیلد) را انکار نمی کند و از آنجا که آدم دروغگو زودتر خودش را لومی دهد، حتی در مصاحبه اخیرش پرده از همکاری با کودتاچیان و تیمور بختیار (اولین رئیس ساواک) در سرکوب مخالفین شاه نیز برداشته است!

او می گوید: «... زمانی که چاپخانه مخفی حزب توده را در داوودیه کشف کردند... فکر کنم سال ۱۳۳۴ بود... من آنجا رفتم، فوق العاده بود. وارد یک اتاق می شدم که خلأ بود، سنگ خلأ را در می آوردی، پله بود، پله ها را پایین می رفتی و می دیدی آنجا چاپخانه است. آدم های جالبی هم بودند؛ مثلاً من به تیمسار بختیار گفتم، خبر می دادید وقتی به اینجا حمله می کنید، من پیام، عکس و فیلم بگیرم. گفت: حالا نشد دیگر. گفتم: خوب حالا بیا بیاید با یک دسته، مثل دیشب برویم در آن محل دوباره انگار همان هجوم دیشب است تا من فیلمدارم، تا من برای خبر از شما عکس و فیلم بگیرم...»

## چرا اینقدر ابراهیم گلستان!؟

اعتراف بی شرمانه ابراهیم گلستان به همراهی مأموران نظامی تیمور



۱۳۴۱؛ که جلال آل احمد دو سال قبل تر در سال ۱۳۴۳ در کتاب یک چاه و دو چاله درباره اش می گوید: ... از بهرام بیضایی خواستیم که چیزی نوشت. کارنامه فیلم گلستان» که با عزت و احترام و دستکش پوشیده حالی کرده بود که گلستان شده است نردبان تبلیغات کمپانی نفت. گلستان مورد ستایش روزنامه نگاران بوده است و تلاش شده از او شخصیت بالاتر از فهم عامه ساخته شود. در این مورد، حسن صلح جو به مناسبت صدسالگی در سختی های زندگی او نوشت: «سخت است که در عین زندگی مشترک داشتن، با فروغ فرخزاد باشی و فروغ تصادف کند و جان بدهد و جماعت به وراجی روی بیاورند و تو همین طور بی هدف به جاده بزنی و تا کاشان برانی بی هیچ کلامی.» این نظرات تقریباً بجز نکته بهرام بیضایی، تعریف از گلستان است اما چنانکه گفته شد، خانواده او چنین نظری نسبت به وی ندارند. کاوه گلستان فرزند عکاس او که در سال ۱۳۸۲ هنگام عکاسی برای بی بی سی در نزدیکی کرکوک بر اثر انفجار مین کشته شد، در مصاحبه ای درباره پدرش می گوید: وقتی فروغ مرد، همه چیز عوض شد، پدرم به حالت عجیبی گرفتار شده بود. پس از مرگ فروغ او تبدیل به آدمی شده بود که من و مادر برایمان خیلی سخت بود که فشار غم پدرم را تحمل کنیم. پدرم آدمی شده بود که نمی شد با او حرف زد. او را از پشت پنجره اتاقم تماشا می کردم و می دیدم درختان کاجی را که در حیاط کاشته بود، بو می کرد و در یک دنیای دیگری بود... تا جایی که به من مربوطه، با اینکه بعد از مرگ فروغ تولیدات با ارزشی دارم اما من به عنوان فردی زنده بهش فکر نکردم. پدرم هم با مرگ فروغ، مرد!

لیلی گلستان هم در آخرین مصاحبه ای که سال قبل یعنی در شهریور ۱۴۰۱ روزنامه اعتماد داشت،



## ابراهیم گلستان از نگاه دیگران

پرویز جاهد، در گفت و گویی با علی میرزایی که به صورت ضمیمه در چاپ چهارم کتاب «نوشتن با دوربین» آمده، درباره وی می نویسد: «آقای گلستان در برخورد اولی که داشتیم خیلی خوب رفتار کردند، گرچه رفتارشان خشک و رسمی بود. خیلی محترمانه و میهمان نوازانه برخورد کرد. خیلی تحویل گرفت به اصطلاح... ایشان آدم بسیار مهربان و خیلی صمیمی است. خیلی دوست داشتنی است؛ حتی زحمت می کشید ناهار درست می کرد. من حاضر نبودم که ایشان این کار را بکنند، ولی وقت می گذاشت و آشپزی هم می کرد...» احمد رضا احمدی در مقاله «حقیقت تلخ است» در همین ضمیمه می نویسد: «با همه اتهاماتی که بر گلستان وارد آوردند و گفتند در برج عاج زندگی می کند و آقای محمود عنایت درباره چمن آفریقای خانه اش مقاله نوشت، یا آن متن افتضاح آمیز و رذیلانه ای که پرویز داریوش در مجله نکین درباره گلستان چاپ کرد و زالت را تا آنجا پیش برد که به حریم خانوادگی گلستان هم تجاوز کرد، او پاک پاک بود... گلستان تا امروز مورد حقد و حسد دیگران بوده است. یکی از شاعران معاصر به من می گفت: این چه هنرمندی است که نه سیگار می کشد، نه تریاک می کشد، نه عرق می خورد؟! این بود قضاوت روشنفکران ما درباره او. در عوض گلستان نه به کسی باج می داد و نه از کسی حساب می برد. چون پاک پاک بود.»

ده ها مقاله و سخنرانی و نشست درباره کارهای سینمایی و داستانی گلستان چاپ و برگزار شده است. از این جمله است مقاله «کارنامه فیلم گلستان» به قلم بهرام بیضایی در شماره پنجم مجله آرش در آذر ماه



گلستان واقعی اما ترکیبی است از آنچه دخترش در مصاحبه با روزنامه اعتماد می گوید و پسرش در مستند پخش شده در بی بی سی، از مصاحبه اش با پرویز جاهد که حاصل شد کتاب نوشتن با دوربین تا مستند «صد سالگی گلستان» یک گفت و گوی بی کم و کاست که با عنایت فانی، به بهانه سه کتاب آخرش، مرام و منویاتش را در طول زندگانی صدساله اش بیان می کند.



احمد رضا احمدی در مقاله «حقیقت تلخ است» در همین ضمیمه می نویسد: «با همه اتهاماتی که بر گلستان وارد آوردند و گفتند در برج عاج زندگی می کند و آقای محمود عنایت درباره چمن آفریقای خانه اش مقاله نوشت، یا آن متن افتضاح آمیز و رذیلانه ای که پرویز داریوش در مجله نکین درباره گلستان چاپ کرد و زالت را تا آنجا پیش برد که به حریم خانوادگی گلستان هم تجاوز کرد، او پاک پاک بود... گلستان تا امروز مورد حقد و حسد دیگران بوده است.»



لیلی گلستان هم در آخرین مصاحبه ای که سال قبل یعنی در شهریور ۱۴۰۱ روزنامه اعتماد داشت، در مورد پدرش می گوید: پدرم را به خاطر مهاجرتش از ایران نمی بخشم.